

سبک تعالی



نسبت یک افطار ۱۰۰ هزار تومانی با یارانه ۴۰ هزار تومانی سیدجعفر

این افطاری آتش است پرهیز کن!

مهدی را چند روز پیش دیدم. واقعاً آدم‌های زحمتکش و بی‌ریایی خدا به این بچه‌ها شیر بدیدند. واقعاً آدم‌های زحمتکش و بی‌ریایی هستند. بیشترشان دانشجویند و وضعیت مالی خوبی ندارند اما از همان مقدار پولی که دارند برای تأمین هزینه‌های زندگی افراد مستمند دریغ نمی‌کنند. چند سال است که ماه رمضان برای این بچه‌ها یک حال و هوای خاصی دارد. حال و هوایی شیرین و غیر

دیدار با نادرهای آپرودار زیر آسمان شهر

رمضان سال قبل هم این توفیق را داشتم که با این بچه‌ها همراه باشم؛ امشب هم در یکی از شب‌های خوب خدا در ماه مهمانی خدا دوباره با این گروه همراه شده‌ام تا شاید توایی هم برای من در این کارها نقشه شود. کار بچه‌ها تقریباً از ساعت چهار و پنج بعد از ظهر شروع می‌شود، خیلی از شب‌ها غذای گرم بین خانواده‌ها توزیع می‌کنند هر شب هزار پرس غذای گرم. تعدادی از بچه‌های گروه مثل هر شب در یک نقطه از شهر مشغول توزیع افطاری هستند اما من امشب با تعدادی دیگر از این گروه به یکی دیگر از محله‌های شهر آمده‌ام و قرار است مقداری مواد غذایی را بین چند خانواده تقسیم کنیم. نزدیک به ۵۰- ۴۰ خانواده را سر می‌زنیم. است به یک محله دیگر برویم. ترافیک خیابان‌ها به اوج خودش رسیده است اما بالاخره می‌رسیم و چند دقیقه بعد خود را کنار سفره افطار ساده یک خانواده آپرومند می‌یابیم. سفره‌شان ساده است، سساده مثل دلشان. مقداری سوپ، یک استکان چای داغ در کنار چند عدد خرما، مقداری کره و پنیر و یک سبید کوچک سبزی و دوسه تا نان تازه و خوش‌پخت. این تمام سفره افطاری یک خانواده محترم زیر آسمان شهر است. خانواده‌ای که سال‌هاست عکس قاب گرفته پدر با روباں مشکی گوشه اتاقشان خودنمایی می‌کند و مادر سال‌های سال است که با کارگری در خانه‌های مردم و نظافت منازل و شرکت‌ها و ادارات هزینه زندگی را تأمین می‌کند. مادر از رنج زندگی‌اش می‌گوید و از اینکه سال‌هاست با سختی دارد چرخ زندگی را می‌چرخاند با پول حلال و از راه زحمتکشی، هیچ وقت تکلش به خدا را از دست نداده و هر جا که رفته است طوری کار کرده که به قول خودش پولی که می‌گیرد حلال باشد. رنج‌های این مادر زمانی بیشتر برآیم نمایان می‌شود که چشمم به دو فرزند متوسط می‌افتد؛ دختر و پسر. سوری دوقلو که هر دو معلول جسمی - حرکتی هستند. زندگی این زن ساده است درست مثل سادگی یک گل.

زن به دختر بزرگش اشاره می‌کند و می‌گوید: خدا خیر این دخترم را بدهد، اگر او نباشد تحمل این سختی‌ها به تنهایی خیلی سخت است، بیچاره دخترم هم کار می‌کند، هم درس می‌خواند، هم از بچه‌های معلول مراقبت می‌کند. افطار را مهمان این خانواده بودن جس و حال خاصی دارد. به اتفاق بچه‌ها به خانه این زن آمده‌ایم. قرار بود قبل از افطار برسیم و مقداری مواد غذایی که برای آنها تهیه شده بود به این خانواده بدهیم و زود برگردیم اما ترافیک خیابان‌ها باعث شد تا درست لحظه اذان زنگ این خانه را به صدا دریاوریم. زن با دیدن این گروه خیلی خوشحالی می‌شود. سال‌هاست که آنها را می‌شناسد مخصوصاً در ماه مبارک رمضان همیشه چشم انتظار آنهاست. یک کیسه برنج، یک بسته چای، مقداری قند، یک حلب روغن، مقداری حبوبات، چند بسته ماکارونی و سویا به همراه مقداری پول امشب روزی این خانواده است که این بچه‌ها واسطه رساندنش شده‌اند. زن اصرار دارد افطار را مهمان آنها باشیم اما بچه‌ها می‌گویند وقت ندارند باید چند جای دیگر هم بروند. زن به اصرار چند ساندویچ کوچک نان پنیر و سبزی درست می‌کند و به بچه‌ها می‌دهد. ساندویچ‌ها را از زن می‌گیریم و به اتفاق بچه‌ها به چند خانه دیگر در این نقطه از شهر می‌رویم. دو ساعتی از افطار می‌گذرد که بالاخره کار توزیع مواد غذایی تمام می‌شود. با بچه‌ها جداحافظی می‌کنم. قرارمان می‌شود برای فردا ساعت ۵ عصر. باز هم بچه‌ها باید به یک محله دیگر بروند.

**ماجرای کارگری پیر مرد زحمتکش**  
هنگام توزیع افطاری به سید پیر مرد که در حال کندن کانال بود. سید، پیر مرد زحمتکشی است که

قابل توصیف که لذت معنوی آن را با هیچ چیز دیگری نمی‌توان عوض کرد. واقعاً فعال و خودجوش هستند از هیچ کمکی برای رفع مشکلات مردم مستمند و گرفتار دریغ نمی‌کنند. از پول توجیبی و در آمد اندک خودشان گرفته تا کمک‌هایی که از برخی خیرین جمع می‌کنند همه و همه را مصرف خانواده‌های نیازمند می‌کنند. آنها اعتقاد دارند هنوز هم در زیر آسمان شهر آدم‌هایی هستند که برای

روزنامه، آگهی‌هایی که مخصوص رستوران‌ها و تالارهاست. هر کدامشان به گونه‌ای فعالیت‌های خود را تبلیغ کرده‌اند. با چند تاز شماره تلفن‌ها تماس می‌گیرم. چاره‌ای نیست گاهی باید خودت نباشی. اولین شماره‌ای را که رستوران‌ها، آبیومه فروشی‌ها، کافی شاپ‌ها و... سرگرم بودند «سیدجعفر لکزایی» را در حالی دیدم که مشغول کندن یک کانال زیر نور مهتاب برای شهرداری بود. اسید جعفر مرد زحمتکشی است که به قول خودش از اول شغش کارگری بوده و ۴۵ سال پیش در روستا با پدرش کشاورزی می‌کرد. بیماری طاعون که به روستا آمد مجبور شد در سن ۲۰ سالگی با پدر و مادرش به شهر بیاید. مدتی در شهر کار می‌کند و چند سال بعد برایش زن می‌گیرند. سید که به قول خودش همان چند سال ابتدایی را بیشتر در روستا نخوانده است شغل‌های متفاوتی را تجربه می‌کند؛ از کشاورزی و بنایی گرفته تا چاه‌کنی و رانندگی. فرزندانش را بزرگ کرده و حالا همه‌شان ازدواج کرده و رفته‌اند دنبال خانه و زندگی خود و حالا سید این پیر مرد زحمتکش صبح تا شب را کار می‌کند تا روزی حلال به دست بیاورد.

وقتی از سید درباره کارش می‌پرسم می‌گوید: مدت‌هاست که با مهندس (پیمانکار شهرداری) کار می‌کنم الان قرار است طول این خیابان را کانال بکنم نزدیک سه چهار هفته طول می‌کشد. با زبان روزه که نمی‌شود در این هوای گرم کار کرد برای همین با مهندس صحبت کردم. بعد از افطار تا سحر کار می‌کنم و قول هم دادم که کم کاری نمی‌کنم. مهندس هم قبول کرد، حالا بعد از افطار می‌آیم و تا نزدیکی‌های سحر کار می‌کنم برای سحری می‌روم منزل و سحری را با زنم می‌خوریم. نگاهی به کانالی می‌اندازم که سید با بیل و کلنگ مشغول کندن آن است. آنطور که خودش می‌گوید باید ۵ کیلومتر کانال بکند. نگاه که می‌کنم شاید یک کیلومتر تا حالا کنده باشد.

**اما افطاری‌های ما بهترین**  
از سید خداحافظی می‌کنم. آن شب وقتی به خانه رسیدم به سید فکر می‌کردم و به آن زن که دو بچه معلول داشت و به سختی چرخ زندگی‌اش را می‌چرخاند و به بچه‌هایی فکر می‌کردم که چه مخلصانه کمر همت برای خدمت به بندگان خدا بسته‌اند. هنوز در فکر سید هستم که روی گوشی تلفن همراه یکی از دوستانم پست جدید می‌گذارد. عکس خودش را گذاشته در یک افطاری مجلل در یکی از بهترین رستوران‌های شهر که امشب را مهمان یکی از اقوام پولدارش بوده است. فردا صبح در محل کار چشمم می‌افتد به آگهی‌های



آن شب وقتی به خانه رسیدیم به سید فکر می‌کردم و به آن زن که دو بچه معلول داشت و به سختی چرخ زندگی‌اش را می‌چرخاند و به بچه‌هایی فکر می‌کردم که چه مخلصانه کمر همت برای خدمت به بندگان خدا بسته‌اند. هنوز در فکر سید هستم که روی گوشی تلفن همراه یکی از دوستانم پست جدید می‌گذارد. عکس خودش را گذاشته در یک افطاری مجلل در یکی از بهترین رستوران‌های شهر که امشب را مهمان یکی از اقوام پولدارش بوده است

تأمین هزینه‌های اولیه زندگی مثل خورد و خوراک به شدت مشکل دارند. خوب می‌دانند آدم‌های آپروداری در شهر زندگی می‌کنند صبح تا شب زحمت می‌کشند و نان حلال به دست می‌آورند اما به شدت نیازمند هستند. وقتی افطاری دادن‌های میلیونی آدم‌های مرفه را با اوضاع این آدم‌های نیازمند مقایسه می‌کنم، ذهنم پر از سؤال می‌شود. سؤالاتی که دغدغه‌هایم گزارش می‌شود.

**هتل پنج ستاره و قیمت‌های نجومی**  
هتل‌ها هم شرایط متفاوت است، بیشتر هتل‌ها بوفه آزاد دارند مخصوصاً هتل‌های چهار ستاره و پنج ستاره. وقتی با یکی از هتل‌های پنج ستاره تماس می‌گیرم مدیر داخلی هتل می‌گوید: منوی غذای منوی کتم خانمی از پشت تلفن می‌گوید: منوی افطار ما یک منوی کاملاً ایرانی است که با ذائقه مشتری‌هایمان سازگار است. پیش غذا برای افطار، نان، پنیر، سبزی، گردو، خرما، زولبیا، سوپ، زرشک زرد، شیر، فرنی و کنتل است. غذای اصلی مان هم زرشک پلو با مرغ است، سالاد فصل و سالاد مکزیک می‌کنند. غذای بعد از افطار هم سه همپوه، زله و بستنی است. قیمت منو برای هر نفر ۴۰ هزار تومان است.

این خانم ادامه می‌دهد: همین منو را با باقالی پلو با گوشت ارائه می‌دهیم نفری ۵۰ هزار تومان و اگر با چلوماهیچه بخواهید نفری ۷۵ هزار تومان می‌گردد. در تماس با یکی دیگر از رستوران‌ها هم تقریباً همین جواب‌ها را می‌شنوم با این تفاوت که در این رستوران بوفه آزاد برای افطاری برای هر نفر چیزی حدود ۹۰ هزار تومان تمام می‌شود.

منوی افطاری یک تالار نیز تقریباً در همین قیمت‌ها است، با این تفاوت که تنوع غذایی بیشتری دارد و سالن تالار برای پذیرایی از گنجایش بیشتری برخوردار است، تازه تالار پارکینگ رایگان و محل بازی کودکان هم دارد. وقتی با این تالار تماس می‌گیرم می‌گوید: ظرفیت سالن ۵۰۰ نفر است. منوی غذا تقریباً با جاهای دیگر یکی است از همان ۴۰ هزار تومان برای هر نفر شروع می‌شود تا ۱۰۰ هزار تومان. بستگی دارد که مشتری کدام را بخواهد. تازه مدیر تالار منت هم می‌گذارد که به مناسبت ماه مبارک رمضان برای تالار

مقداری پلو و یک ملافه خورشت قیمه به همراه یک ظرف کوچک سوپ. این غذایی است که بچه‌ها به لطف خدا و به همت بلند خورشان و با کمک خیرین تهیه کرده‌اند و در این محله بین مردم توزیع می‌کنند. قبل از اذان کار توزیع غذا هم به پایان می‌رسد، فقط چند تایی غذا مانده است. خوب می‌دانم که بچه‌ها چند تایی را برای رفتگرهای محل نگه داشته‌اند و چند تا غذا هم برای افطار خودشان است. صدای اذان که بلند می‌شود بچه‌ها برای اقامه نماز به مسجد می‌روند. یکی‌شان می‌خندد و می‌گوید: «اول نماز، بعداً غذا.» نماز را که می‌خواند یک گوشه می‌نشیند و افطار می‌کنند.

گوشه‌ای از مسجد می‌نشینند تا برای فردا برنامه‌ریزی کنند و از همین حالا تقسیم کار صورت می‌گیرد. با بچه‌ها خداحافظی می‌کنم و از مسجد خارج می‌شوم. قبل از رفتن به منزل تصمیم می‌گیرم دوباره بسری به اسید جعفر بزنم. پیر مرد بعد از افطار حتماً دوباره آمده است. می‌روم بینم سید امشب چقدر کانال

سبک عبادت

ماه رمضان چطور مبارک می‌شود؟

حقیقت این روزها و شب‌ها را درک کنیم



**احسان آیتی**  
ماه رمضان ماه مهمانی خدا را معمولاً با صفت مبارک می‌شناسیم. «مبارک» از برکت می‌آید که به معنای «خیر تکثیر و متداول» است. یعنی اگر چیزی دارای یک تکثیر و افزون همراه با استمرار باشد دارای برکت است. اما اینکه رمضان را مبارک نامیده‌اند، شاید به این دلیل باشد که کارهایی که در ماه‌های دیگر مباح است، در این ماه دارای ثواب و اجر می‌شود و کارهای عبادی ثواب چندین برابر پیدا می‌کنند. چنانچه در روایت شریفه داریم در این ماه خواب روزه‌دار عبادت و نفس کشیدن او به منزله تسبیح و ذکر گفتن است و ثواب قرائت یک آیه قرآن یا ختم قرآن برابری می‌کند. تمرین تقوا، مناجات‌های شبانه و سحرگاهی، روزه گرفتن و کسب معنویت بیشتر از خیرهای این ماه است که با کمی تلاش می‌توان به آن دست یافت. دعاهای پر محتوا و معرفت افزا در این ماه می‌تواند به خیر و مبارک شدن این ماه بیفزاید. افطاری دادن هر چند ساده باشد و شامل کرم و دستگیری از مستمندان نیز از دیگر کارهایی که بر برکت ماه اضافه می‌کند. از سوی دیگر ماه رمضان، ماه نزول قرآن است که به تعبیر خود قرآن کتابی مبارک است که در آیات الهی به آن اشاره شده است: «این قرآن، کتابی است که آن را فرو فرستاده‌ایم و مبارک است. کتاب‌های آسمانی پیشین را نیز تصدیق می‌کند و برای آن است که مردم مکه و اطراف آن را به وسیله آن بیم‌دهی. کسانی که به آخرت ایمان دارند، به قرآن ایمان می‌آورند و بر نمازهای خویش نگاهبان و پاسدارند.» و می‌فرماید: «این قرآن کتاب مبارکی است که آن را فرو فرستاده‌ایم. پس، از آن پیروی کنید و برای خدا را پاس بدارید، باشد که رحمت

سبک تعالی

این شب‌ها خدا چشم انتظار توست

**محمد مهدی نیک ضمیر**  
وقتی هر جا که می‌روی دور و برت یک عالمه آدم و شلوغی است انگار فقط و فقط باید بدوی تا شاید از قافله عقب‌نمائی، ولی باز هم انگار نه انگار که به مقصد می‌رسی. خودت هم حس می‌کنی مقصدت را گم کرده‌ای. چقدر دلت می‌خواهد با خودت خلوت کنی. چقدر دلت می‌خواهد در فرصتی به بهانه‌ای سرفانی از خودت بگیری. چقدر دلت می‌خواهد به سراغ کسی بروی که مطمئنی دوستت دارد و همیشه چشم انتظار توست. چشم انتظار اینکه صدایش بزنی و او با تمام وسعت مهریانی‌اش به ندایت پاسخ دهد و مانند همیشه را خالصانه برای کسی بری که نازت را می‌خرد و نیازت را می‌شود. آسمانی‌ها هم در این شب‌ها به زمین می‌آیند. انگار این‌بار این زمین است که به آسمان فخر می‌فرشدد. هر قدر هم کوله‌بارت از گناه و ظلم به خودت پر باشد باز هم این فرصت از تو دریغ نمی‌شود. خدا درهای آسمان را در این شب‌ها باز کرده تا همه فارغ از سیاهی یا سپیدی از سفره الطاف الهی‌اش بهره‌مند شوند. انگار خدا چشمش را بسته تا ببیند ما چه کرده‌ایم، این شب‌ها همه را به یک چشم



با تمام وجود ببینی و حس کنی و حالا در این شب‌ها، این لحظات و این ساعات، فرصت بازگشت به خودت و فرصت آرمیدن در آغوش کسی که عاشقانه دوستت دارد و با تمام وجودت به او محتاجی در شی که قدرش را فقط و فقط خود او می‌داند برایت مهیا شده است، درست شبیه براده‌های آهن که به سمت و سوی جاذبه آهن‌ترا کشیده می‌شوند. در فضای این شب‌ها و این لحظه‌ها ما آدم‌ها هم، به سمت و سوی وجود بی‌نیابت الهی کشیده می‌شویم. انگار روزه‌داری و حال و هوای معنوی این ماه روحانی حجاب‌ها و پرده‌های حائل میان سار و خدایمان را کمی کنار زده است. انگار حالا می‌توانیم شیرینی به خاک افتادن در برابر کسی که ما را همین خاک آفریده بهتر درک کنیم، همونا با عارفان و سلامت و سعادت است.